



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹) وَيَقُولُونَ

لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۲۰)﴾

جریان کثرت گرایی، پلورالیزم، اختلاف قرائتها و مانند آن هم در آیه سوره مبارکه بقره قابل طرح بود آنجا که مؤمنین و یهودیها و صابئین و مسیحیان را ذکر می‌کند و هم در سوره مبارکه مائده که مضمون همان آیه است و هم در سوره مبارکه انعام که ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾^۱ و چهارمین مورد همین جاست و بعداً هم از آیاتی از این قبیل هست قسمت مهم مسئله کثرت گرایی و مانند آن بازگو شد اگر تنمۀ سؤالاتی هم ارائه بشود انشاء الله در نوبتهای بعد.

چند مطلب که در خلال بحثهای گذشته ارائه شد و زمینه سؤالها را فراهم کرد به بعضی از آنها می‌رسیم تا این شاء الله به و آیه‌ای که امروز تلاوت کریم بپردازیم بخشی از آن سؤالها عبارت از این بود که پیش فرضهای ما در برداشتها مختلف است ما چگونه از دین اطلاع صحیح داشته باشیم ما که با ذهن خالی به سراغ مطالب دینی نمی‌رویم هر کس با يك مبانی مخصوص و مبادی خاص و پیش فرضهایی سراغ فهم متون دینی می‌رود آن مبانی قبلی و پیش فرضهای قبلی در کیفیت برداشت اثر می‌کند بنابراین، ما دسترسی به دین واقعی نخواهیم داشت.

پاسخ این سؤال این است که از نظر معرفت شناسی یقیناً يك عده به دین می‌رسند افرادی با مبانی و مبادی و پیش فرضهای مختلف که به سراغ درك متون دینی می‌روند از مجموع اینها که شما اطلاع بدست بیاورید می‌بینید آراء متناقض در بین اینها هست این مطلب اوّل با اینکه مبانی و مبادی و پیش فرضهای مختلف دارند همگان يك سبك برداشت نمی‌کنند آراء متخالف و متناقض دارند آرائی که متناقض باشد نه مختلف، یقیناً یکی حق است و دیگری باطل، چون همه حق باشند اجتماع نقیضین است همه باطل باشند ارتفاع نقیضین است ما که بحث معرفت شناسی باید بکنیم باید در صف سوم باشیم صف اوّل، صف دین است دین واحد است و لا ریب فیه در صف دوم، عالمان دین شناس هستند مفسرانند و حکیمان و فقیهان و متکلمانند که اینها از متون نقلی و نیز ادلة عقلی برداشتهای دینی دارند صف سوم، صف معرفت شناسی است کسی که در صف سوم نشسته نمی‌تواند بگوید اینها چون با پیش فرضهای مختلف به سراغ فهم متون می‌روند هیچ کدام به واقع نمی‌رسند برای اینکه الآن مثلاً آرائی که بین علمای شیعه و سنی هست از توحید تا معاد در بحثهای اصول دین و از طهارت تا دیات در بحثهای فقهی، و از سوره مبارکه فاتحة الكتاب تا و الناس در بحثهای تفسیری این علمای شیعه و سنی وقتی که برداشتهایشان را ارائه می‌کنند قولهایی که فی طرفی النقیض باشد حق هستند ما که بحث معرفت شناسی داریم حتماً در صف سوم هستیم یعنی بحثهای تفسیری یا کلامی نداریم که حالا کدام يك از این آراء حق است کدام يك از این آراء حق نیست ولی می‌بینیم که اینها متناقضند وقتی متناقض شدند برای ما روشن می‌شود که همه اینها حق نیست چنانکه همه اینها هم باطل نیست پس یقیناً بعضی حق است برخی باطل، اگر بعضی یقیناً حق است و برخی باطل پس معلوم می‌شود که با پیش فرضهای مختلف و با مبادی و مبانی مختلف می‌شود به واقع رسید اینچنین نیست که اگر کسی پیش فرضی داشت به واقع نمی‌رسد پس می‌شود با پیش فرضهای خاص به واقع هم رسید.

و اما اینکه هر کسی با يك مبانی خاصی می‌رود و خالی الذهن نیست دسترسی به دین واقعی ندارد این سخن هم ناصواب است برای اینکه بسیاری از افراد مبادی و مبانی داشتند و پیش فرضهایی داشتند وقتی با عالمان دین، مصاحبه کردند و مناظره کردند و به جدال احسن مشغول شدند از رأیشان صرف نظر کردند این تبدیل رأی که پیش می‌آید مخصوصاً نسبت به افراد متفکر، انسانهای جامد و راکد و متحجر، این تمام تلاش و کوشش او این است که بگوید ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾^۲ آن مطلب اوّلی را با فکر این مسئله را نیافتند آنهایی که با فکر يك مطلبی را یافتند ولو خیلی هم برایشان محترم باشند وقتی يك فکر نابی را ببینند برمی‌گردند اما آنها که بر اساس ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ يك مطلبی را یافتند آنها که محققانه نیافتند که، اینها مقلدانه یافتند لذا ذات اقدس اله به پیغمبر(ص) فرمود این گروه کسانی هستند که ﴿وَلئنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ﴾^۳ دهها معجزه هم بیاوری اینها برنگی‌گردند برای اینکه آنچه که قبلاً پذیرفتند که روی تحقیق نبوده که الآن با يك تحقیق جدیدی چیز تازه‌ای بفهمد اما آنکه متفکر است یعنی استدلال کرده و با برهان چیزی برایش روشن شد به این انسانها می‌شود امیدوار بود که اگر يك برهان قویتری و مطلب عمیقتری بیابند فوراً برگردند شما ببینید احرار در بحثهای علمی اینطورند اینکه می‌بینید برخی از مرحوم علامه رضوان الله تعالی علیه یا شهید در لمعه دارد که آراء مرحوم علامه به اندازه کتابهای اوست و به عدد کتابهای اوست سرّش این است او در هر روز فکر می‌کند امروز فکرش به اینجا رسید فردا فکرش به يك چیز دیگر، به آدم محقق انسان خیلی می‌تواند امید وار باشد لذا بسیاری از بزرگان برگشتند غالباً اینها بی که اهل نظر بودند وقتی با ائمه علیهم السلام مذاکره می‌کردند برمی‌گشتند. آنهایی که جامد

بودند و راکد بودند این‌ها می‌ماندند پس اینچنین نیست که پیش فرض مانع باشد پیش فرض يك پله نردبان است تا آن پیش فرض دست کی باشد اگر دست مقلد جامد باشد این را ذات اقدس اله به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عده‌ای می‌آیند در مجلس تو که حرفهای خودشان را بزنند نه حرف تورا بشنوند و إذا جائك الذين يجادلون في آياتنا وهم كذا و كذا فرمود اینهایی که می‌آیند نه برای اینکه با تو گفتگو داشته باشند اینها می‌آیند که گفت داشته باشند نه گفتمان که حرفهای خودشان را بزنند و اگر چند لحظه ساکتند به این فکرند که چگونه حرف بزنند نه ساکتند که حرف تورا بفهمند به اینها امیدی نیست برای اینکه آن مطلب اول را که با تحقیق نفهمید که بنابراین، پیش فرض هرگز مانع نیست آن جمود و عناد مانع است خیلی از پیش فرضها است که زمینه را فراهم می‌کند احرار معمولاً اینگونه اند چه در فقه و اصول، چه در حکمت و کلام، چه در عرفان این جناب شیخ اشراق است که می‌گفت من قبلاً طبق تفکر مشائین فکر می‌کردم بعد تا اینکه فیض جدیدی نصیب من شد این مرحوم صدر المتألهین است که گفت من قبلاً مبانی دیگری داشتم کاملاً برگشتم و مبانی دیگر دارم آنهایی که بالاخره آزاد اندیشند به آنها انسان باید امید وار باشد.

مطلب دیگر اینکه سؤال شده امام رضوان الله تعالی علیه و مرحوم علامه و دیگران که عاقبت برخی از گنهکاران کفر است و این‌ها بالاخره مخلص خواهند بود فرمایش آن بزرگان این نیست که آنها مخلصند فرمایش آنها برابر آیه ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السَّوْءِ﴾^۴ این است که اگر کسی مواظب رفتار و گفتار خود نباشد و مبتلا به گناه شود و توبه نکند ممکن است خدای ناکرده این گناهان او را بجای باریک تری منتهی بکند یعنی به تکذیب

آیات الهی بپردازند ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السَّوْءَ أَنْ كَذَّبُوا﴾^۵ مشهور بین اهل تفسیر این است که عاقبت معصیتهای تند و تیز احیاناً کفر است ولی سیدنا الاستاد مرحوم علامه، آیه را طرزی معنا می‌کنند که مشهور بین اهل تفسیر نیست می‌فرمایند معنای آیه این است که ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السَّوْءَ﴾^۶ که السَّوْءُ اسم کان است عاقبت بدی دارند چرا؟ ﴿أَنْ كَذَّبُوا﴾ این ﴿أَنْ كَذَّبُوا﴾^۷ را دلیل می‌گیرند به علت تکذیب، عاقبت بدی دارند ولی به هر حال هیچ کدام از این مبانی، چه امام رضوان الله تعالی علیه چه علامه طباطبائی قائل به خلود نیستند که هر کسی کافر شد مخلص می‌شود در همان دعای کمیل که هست و أَنْ تَخْلُدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ الْبَتَّةَ معاند مخلص است اما کافری که يك مقدار دسترسی نداشت و کوتاهی کرد و جاهل مقصر بود می‌توانست برود تحقیق کند می‌توانست برود بررسی کند و ایمان بیاورد نرفت این کار را بکند نه اینکه حق برای او روشن شد مع ذالك عالماً عامداً عناد ورزیده باشد نظیر فرعون، چنین کفاری این‌ها امید نجات برایشان هست مثلاً بعد از آتش نجات پیدا کنند.

مطلب دیگر آن که مرحوم علامه و امثالشان فرمودند که هیچ کسی از جهنم خارج نمی‌شود هیچ کسی از بهشت خارج نمی‌شود اینطور نیست، ایشان درباره بهشت فرمودند کسی از بهشت خارج نمی‌شود بلکه کسی که وارد بهشت شد از بهشت بیرون نمی‌آید اما فرمودند کسی که وارد جهنم شد از جهنم بیرون نمی‌آید بلکه خلافتش را فرمودند، فرمودند يك عده‌ای که وارد جهنم شدند به اندازه‌ای که باید تنبیه شدند و سوخت و سوز تطهیرشان کرده تطهیر می‌شوند و آزاد می‌شوند و در پیشانی‌شان هم نوشته است که هؤلاء عتقاء الله من النار بعد این برای آنها يك خزی و عذاب روحی است درخواست می‌کنند که این پاك بشود و این هم پاك می‌شود بعد مشمول رحمت می‌شوند اما

۵ - روم، ۱۰.

۶ - روم، ۱۰.

۷ - روم، ۱۰.

کسی که وارد بهشت شد البته دیگر بیرون نمی‌آید اگر مشکلی دارد باید در حال احتضار و برزخ و صحنه قیامت و اینها تطهیر شوند بعد وارد بهشت شوند درباره بهشت این حق است که کسی از بهشت خارج نمی‌شود.

سوال جواب: نه تا کی، اینها گفتند که يك مقداری آب بهشتی، يك مقداری غذای بهشتی به ما بدهید فرمود خدا آن را بر شما تحریم کرده اما ابد الابدین که در آن نیست که بر کافرین تحریم کرده، اما ابداً؟ این مطلق است و قابل تنقید است آیا ابد الابدین هست؟ یا نه تا يك مدتی ممکن است بعد از يك مدتی ذات اقدس اله اینها را وقتی که تطهیر شدند بیرون بیاورد اگر چنانچه خود این آیه دلالت بر تأیید داشته باشد اگر گفته شد خالدین فيه ابداً آن وقت می‌شود تأکید، در حالیکه این گونه از آیات دلالتی بر تأیید ندارد دلالت بر اصل تعذیب دارد البته آن معاندینشان مخلصند اما کسی که نه در اثر بی‌اعتنایی، در اثر سهل انگاری، در اثر راحت طلبی، نرفته تحقیق بکند جاهل مقصر است این امید نجاتش هست.

سؤال: جواب: این اطلاق دارد دیگر پس قابل تنقید است آن دعای کمیل که دارد و آن تخلّد فيه المعاندین اینگونه از نصوص، مقید اطلاقات آیات دیگر است آیاتی اطلاق دارد این می‌سازد با خلود نه اینکه ظهور در خلود دارد آن آیات و ادله دیگر که می‌گویند خلود مال معاندان است این مقید اطلاقات دیگر است.

سؤال: جواب: مکث طولانی است اگر چنانچه کسی معاند باشد دیگر مکث طولانی خیلی بیشتر است آنهایی که معاند نباشند قابل توجیه است که خلود به معنای مکث طولانی است مثل ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مَّتَعْمَدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا﴾^۸ مواردی را که پیگیری کردند همین آیه سوره نساء است که اگر کسی مؤمنی را کشته است مخلّد در نار است مخلّد است خالد به معنای لابت به معنای لبث طویل است ابدیت مال.

سؤال: جواب: نه آنکه محل اختلاف نیست اصلاً مشکلی ندارد او با سعه رحمت الهی هم هماهنگ است در جریان جهنم است که مشکل عده‌ای را می‌گوییم با رحمت خدا با سعه رحمت خدا سازگار نیست این احتیاج به توجیه دارد وگرنه آنکه ذات اقدس اله وعده داد و خلف وعده هم نمی‌کند و مخالف با رحمت هم نیست و موافق با تفضّل و رحمت الهی است اگر مشکلی هست فقط در جریان جهنم است.

سؤال: جواب: نه در مقام تهدید است لذا فرمود اگر آن رحمت نبود اینها را هم آزاد می‌کردی اما خوب حالا قسم خوردی که اینها را هم تعذیب ابد می‌کنی ولی معاند را مخلص می‌کنی دیگران که معذب می‌شوند اما مخلص نیستند. سؤال: جواب: آخر آنجا چون رحمت است با رحمت الهی هماهنگ است اینجا چون مخالف رحمت است سؤال برانگیز است اما سؤال دیگری که درباره انبیا.

سؤال: جواب: چرا و آن تخلّد فيه المعاندين در لسان تهدید است یعنی معاند را شما مخلص می‌کنی غیر معاند را مخلص نمی‌کنی، لسانش، لسان تهدید است لسان که در مقام تهدید باشد مفهوم دارد اگر چیزی در مقام تهدید بود مفهوم دارد مطلب دیگر که سؤال شده درباره انبیا و عرفا فرقیان چیست چهار جهت فرق فارق بود یکی اینکه ذوات مقدس انبیا علیهم السلام هر چه مشاهده می‌کنند در عالم منفصل است مثال منفصل است یا عقل مجرد است و آنچه که مکشوف عرفاست احياناً در مثال متصل، گاهی در مثال منفصل، فرق دیگر آن است می‌گویند که در مثال منفصل، انبیا علیهم السلام چیزی را مشاهده می‌کنند نظیر آن چه که وجود مبارك حضرت ابراهيم فرمود ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾^۹ جهان خارج مشاهده می‌کنند قوای درونی به امامت آن مشاهدات بیرونی صف بستند هیچ کدام از خود چیزی ارائه نمی‌کنند قوه متخیله شیطنت نمی‌کند دخالت نمی‌کند شبیه‌سازی نمی‌کند صورت‌سازی نمی‌کند

نظیر خوابهایی که انسان می‌بیند و این را قوه متخلیه صورت سازی و شبیه سازی می‌کند آنطور نیست ولی برای عرفا احياناً این کار را ممکن است مطلب دیگر اینکه انبیا در هر سه مقطع معصومند یعنی آنچه را که مشاهده می‌کنند آنچه را که ضبط و نگهداری می‌کنند آن چه اطلاق و املا و انشاء دارند به هر سه مقطع معصومند؟ ولی این بزرگوارها در هیچ کدام از این مواضع سه‌گانه معصوم نیستند چهارم اینکه تعلیم القای غیبی به دست خداست که ذات اقدس اله هر وقت بخواهد چیزی به اینها عطا بکند و می‌کند و اینها با تلاش و کوشش چون تقریباً ترس دخالت دارد با تلاش و کوشش ممکن است حالتی برایشان پیش بیاید و یا به دنبال آن حالت بروند و اما انبیا تسلیم محض هستند متوجه واردات غیبی هستند گاهی هست گاهی نیست اما اینکه در ادبیات فارسی و عربی، در نثر و نظم آمده که حالتهای ما مثل برق جهان است گاهی کارم اعلی را می‌بینیم گاهی پشت پای خودمان را نمی‌بینیم این باید توجیه بشود در جریان یعقوب سلام الله علیه که اینها مثال می‌زنند که در فاصله هشتاد فرسخی بوی پیراهن را می‌شنود و اما در اطراف شهر از جریان چاه اندازی پسرش بی خبر است این برای آن است که اگر ذات اقدس اله چیزی به یکی از انبیا می‌دهد بعد از يك سلسله آزمون می‌دهد بعد از اینکه آنها را صابرين در سراء و ضراء بود می‌دهند اینطور نیست که رایگان همه فیوضات را در کف دست اینها بگذارند ابتدائاً. گاهی می‌بینیم بالاخره انسان در فاصله هشتاد فرسخ یعنی خودش در کنعان باشد پیراهن در مصر باشد همین که قافله از دروازه مصر حرکت کرده ﴿قال أبوهم إني لأجد ريح يوسف فلولاً أن تفندون﴾^{۱۰} ﴿لما فصلت العير﴾ این بعد از سالیان متمادی امتحان شدن و سرفراز بیرون آمدن و جز ﴿إنما أشكوا بشي و حزني إلى الله﴾^{۱۱} گفتن و چشم را در راه

خدا دادن و گفتند او عاشق خدا بود نه عاشق یوسف، خوب به آن عشق که خدای سبحان او را دارد متنبه می‌کند بعداً این شامه باز شد اینطور نیست که روز اول به انسان يك شامه‌ای بدهند که از فاصله هشتاد فرسخی بوی پسر بشنود یا تازه بوی پیراهن پسر را بشنود تازه این مال انبیاست کسی توقع داشته باشد که حالا مثلاً چند سال درس خوانده يك مختصر فشاری دیده، اسرار الهی برای او روشن بشود به این آسانیا و ارزانیها هم نیست البته انسان وقتی خودش را حساب می‌کند نسبت به خیلها که احکام را نمی‌دانند یا خدای ناکرده بعد از دانستن به حد تقلید مثلاً می‌دانند استدلالی نمی‌دانند گاهی عمل می‌کنند گاهی عمل نمی‌کنند خودش را با آنها می‌سنجد خوب شب و روز شاکر است اما وقتی خودش را با بزرگان الهی می‌سنجد می‌بیند خیلی دنبال است اینطور نیست که حالا اگر کسی مختصری تلاش و کوشش کرد دروازه‌های غیب به روی او باز بشود اینطور نیست مگر نه اینکه برای انبیا هم حاصل نشده، به آسانی وجود مبارك يعقوب سلام الله عليه گفت ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْنَدُونَ﴾^{۱۲} بعد که چشمها را از دست داد گفته بعد از اینکه به آن داغها مبتلا شده گفته بعد از آن ناله‌ها گفته چون سرمایه انسان، اشك است بالاخره اینطور بود نه اینکه حالا شب اوّل و روز اوّل و سال اوّل بگوید ﴿إِنِّي لَأَجِدُ...﴾ تا جناب سعدی و امثال ذلك بگویند که گاهی طارم اعلی می‌بینم و گاهی پشت بام و بوی یوسف را شنیدی چاه انداختن ندیدی به این آسانیا نیست که جناب سعدی می‌گوید ...

سؤال: جواب: و این إذا شاءوا مسبوق به مشیت الهی است ذیل همین آیه ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ این‌ها هم این فرمایش را دارند دیگر، آنها هر وقت بخواهند، می‌فهمند ولی تا خدا نخواهد آنها نمی‌خواهند ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ يك کسی که عبد محض است این است منتهی دیگری تحت ولایت شیطان است تا شیطان نخواهد

آنها نمی خواهند خیال می کنند از خودشان اراده کردند می گویند من دلم می خواست خوب تو دلت می خواهد مسبوق به دلخواهی شیطان است او گفت بخواه تو هم تحت ولایت او هستی، می خواهی، منتهی او را چون نمی بینی خیال می کنی خودت خواستی بعد هم وقتی فردا روشن بشود معلوم می شود زمامدار دیگری است تو سواری می دادی در سوره مبارکه اسراء دارد که من کارم سواری گیری است ﴿لَا حَتَّكَ ذَرِیَّتَهُ﴾^{۱۳} احتنك یعنی حنك و تحت الحنك آن ها در دست من است می گویم اینجا برو چشم اینطور برو چشم خوب چه کسی احتنك می کند آن که راکب است احتنك می کند فرمود من سوارشان شدم دهند زدم افسار و دهند هر دودست من است من بگویم بگو این می گوید آنوقت می گوید من خودم مستقلم من خودم تصمیم گرفتم يك کمی که باز بشود این از جلوی چشمشان پرده کنار برود معلوم می شود که دیگری گفت بگو او دارد می گوید «فَنظُرْ بِأَعْيُنِهِمْ وَنُطَقْ بِأَلْسِنَتِهِمْ» این از بیانات نورانی حضرت امیر سلام الله علیه در نهج البلاغه است فرمود بحران هویت این است تخلیه این است جاسازی این است که انسان يك میوه ای را پوست بکند پوستش را بیرون نیندازد خود میوه را بگیرد بگذارد کنار يك مواد TNT منفجره در آن بگذارد دوخت و دوز بکند این میوه را بگذار سر جایش این می شود بحران هویت فرمود شیطان کارش این نیست که شما را بکشد یا مالتان را بگیرد او که مال نمی خواهد که او که جان نمی خواهد که او فقط دو چیز می خواهد یکی دین، یکی هم آبرو، حالا اینچنین نیست که اگر معاذ الله دین يك کسی را گرفت او را رها کند که انسان بی دین با آبرو چهار تا کار می تواند بکند ولی انسان مسلوب الحیثیه کاری از او ساخته نیست اینکه فرمود مواظب باشید ﴿يَا بَنِي آدَمَ﴾ شیطان ﴿لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ﴾^{۱۴} فرمود تلاش

و کوشش کردند ﴿لَبِیدِی لَہُمَا مَاوُورِی عَنہُمَا مِنْ سَوَآئِہِمَا﴾^{۱۵} این فقط می‌خواهد عورت آدم را به آدم نشان بدهد حالا آنجا که عورت دیدن و اینها که دیگر حرام نیست قبیح است منظور از عورت مایسوء الانسان است فرمود این شما را رها نمی‌کند این تا آدم را بی آبرو نکند رها نمی‌کند يك چنین دشمنی است وجود مبارك حضرت امیر فرمود به این که این کارش این است که می‌آید آرام وارد می‌شود اول با وسوسه، این وسوسه مثل اینکه زنگ در را می‌زنند اگر کسی محکم در را ببندد این را طرد کند ﴿وَإِمَّا یَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزَعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾^{۱۶} باشد خوب بالاخره این خناس است بالکل رها نمی‌کند پشت در می‌ایستد يك پا جلو، يك پا عقب، خودش را جمع می‌کند بالاخره اما اگر يك کسی خدای ناکرده به این وسوسه پاسخ مثبت بدهد اول مکروهات، بعد گناهان کوچک، بعد گناهان بزرگ، این می‌آید داخل، وقتی آمد «فباض و فرخ» اما وقتی آمد لانه می‌کند آشیانه می‌کند برای خودش خانه می‌سازد بعد تخمگذاری می‌کند این را حتماً در نهج البلاغه ببینید که انسان چطور می‌شود که عوض می‌شود فرمود باض تخمگذاری می‌کند خیمه گذاری می‌کند مشغول کار خودش است انسان هم که اهل دل نیست سری به دل بزند اهل مراقبت نیست خلوتی ندارد که بنشیند ببیند چه خبر است آن بیضه و تخمهایش را می‌گذارد وقتی تخمگذاری کرده فباض اینها را زیر بال و پر می‌گیرد این تخمها را و فرخ، فرخ و فروح است جوجه، این وسوسه‌های چند سال قبل، حالا شده تخم شیطان، این تخم يك سال قبل شده جوجه شیطان، این جوجه شیطان را تقویت می‌کند می‌پروراند دبّ و درج می‌شود دابه، حالا دیگر این شبستان دل است و میدان تاخت و تاز اینها، گاهی انسان می‌خواهد بخوابد باید قرص خواب بگیرد و بخوابد اصلاً با شورش همراه است وقتی اینچنین شد

صاحبخانه را بیرون می‌کند صاحبخانه را بیرون می‌کنند نه یعنی خودشان این داخل می‌نشینند صاحبخانه را می‌گویند که تو باید دربان ما باشی تو باید مجری ما باشی حالا که اینچنین شد دبّ شد درج شد همه این دیب و تدرّج را پشت سر گذاشتند «نظر بأعينهم و نطق بألسنتهم» از این به بعد این بنده خدا می‌شود تریبون او شیطان حرف می‌زند ولی از زبان این و با قلم این، شیطان می‌بیند با چشم این می‌بیند می‌گوید نامحرم را نگاه کن عالماً نگاه کن می‌داند حرام است ولی باید نگاه بکنی خوب اینطوری نیست که ناظر دیگران باشد این کاملاً نگاه می‌کند اینها حرفهایی نیست که در کتابهای دیگر باشد و از غیر وحی باشد یا حرفهایی باشد در حکمت و کلام در حکمت و کلام از مغالطات خبر می‌دهند در حد مفهوم که شبیه سازی کردند مثلاً این شبیه برهان است برهان نما کردند شبیه یقینی است یقین‌نما کردند اما اینگونه از مغالطات که شبیه هویت آدم را بتراشند به جای هویت آدم بگذارند بگویند جنابعالی این هستی و انسان باورش بشود که این است این فقط در دستهای اینهاست این را می‌گویند مغالطه هویتی یعنی دیگری را زید را غیر زید را به جای زید بنشانند به زید بگویند تو این هستی این دیگر در منطق نیست فرمود «نظر بأعينهم نطق بألسنتهم» آن وقت می‌شود تحت ولایت شیطان چنین آدمی می‌خواهد سواری بدهد در سوره مبارکه اسراء از آن نقل شده که من احتناك می‌کنم من سواری می‌گیرم همین است خوب این اسب بیچاره دیگر نمی‌تواند جای دیگر برود که برای اینکه دهنه‌اش در اختیار راکب است افسارش در اختیار راکب است این کجا می‌تواند تکان بخورد خوب من اینرا دهنه زدَم اعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیئات أعمالنا فرمود به اینکه این کارها را آنها انجام می‌دهند تا اینکه انسان محفوظ بماند انبیا اینطور نیستند که حالا اگر در جریان حضرت عیسی آمده در جریان حضرت یحیی آمده آن خیلی نادر است آن هم به عنوان هبوط وحی تمام شد اینطور نیست که آن لحظه‌ای که برای وجود مبارك حضرت عیسی پیش آمد همان لحظه تا چهل

سالگی ادامه داشته باشد ﴿اتانی الكتاب وجعلنی نبیاً﴾^{۱۷} آن حالت و آن لحظه وحیانی و نزول فرشته این يك لحظه بود بعد هم وارث انبیا در آمد اینطور نیست که برای همه پیش بیاید در جریان حضرت یعقوب سلام الله علیه این بزرگان گفتند که این به فکر یوسف نبود به فکر یوسف آفرین بود عشقش متوجه جای دیگر بود بالاخره يك آزمونی می خواهد تا انسان آن شامه اش باز بشود از فاصله هشتاد فرسخی بگوید ﴿إِنِّی لأجد ریح لیوسف لولا أن تفنّدون﴾^{۱۸} این حرفها در اهل معرفت نیست البته آنها بزرگانی هستند که این راه را کم و بیش طی کردند شاگردانی هستند اما در همه این مقاطع یاد شده فرق جوهری دارند با انبیا، آنها که مقلد انبیا هستند تابع آنها هستند خودشان می گویند هیچ راهی نیست مگر اینکه ما از آن رهنمود کمک بگیریم اما اینکه گفته شد به اینکه اگر دین برای تأمین کمال است و بشر به مراحل کمال رسید دیگر دین نمی خواهد اینطور نیست دین عامل کمال بشر است حدوداً و بقاءً، مثل نفس کشیدن يك انسان در فضای سالم و هوای سالم تا يك کسی زحمت کشیده، تلاش کرده يك فضای امن و محیط زیست خوبی فراهم کرده گفت حالا که ما فضای خوب و هوای سالم فراهم کردیم دیگر حاجتی به هوا نداریم اینطور نیست يك لحظه انسان بگوید من به هوا محتاج نیستم همان لحظه سقوط می کند دین این است دین برای آدم عقیده، اخلاق، حقوق، برای آدم به منزله هوای طیب است دیگر نمی تواند بگوید چه کسی کاملتر از انبیا است؟ اینچنین نیست که حالا اگر انتظاراتی که بشر از دین دارد آنها برآورده شده در مقام بقا نیازی به دین نداشته باشد بلکه این انتظارات هم حدوثشان به حدوث دین و هم بقایشان به بقای دین وابسته است بعضی از امورند که خودشان خودکفا هستند وقتی که شما يك خشتی را در يك قالب گذاشتید قالبگیری کردید آن چسبندگی گل خود

این خشت را به صورت مکعب درمی‌آرود وقتی قالب را گرفتید این خشت مکعب شکل، مکعب می‌ماند اما وقتی يك آب رقیقی را در يك تنگ بلوری مکعب شکل ریختید حدوث و بقای این شکل به برکت این تنگ است یعنی اگر تنگ بشکند یا آب را از تنگ دریاورید دیگر آن آب مکعب نیست آب رقیق حدوث شکلش و بقای شکلش به آن تنگ بلوری است حدوث کمال، بقای کمال به دین است اینطور نیست که حالا يك کسی کامل شده بگوید معاذالله از این به بعد من دین را نمی‌خواهم و کاملتر از همه ذوات مقدس انبیا هستند که حدوثاً و بقائاً به دین وابسته هستند.

سؤال: جواب: نه البته انسان ذاتاً چیزی نیست ولی ذات اقدس اله به او علم داد قدرت داد مسئولیت داد به همان اندازه او از دین انتظار دارد دین هم از او انتظار دارد يك انتظار متقابلی است و این سؤال که «هل الدین الاّ الحبّ والبغض» کلّ ماحکم به العقل حکم به الشرع خوب دین محور اصلی‌اش حبّ است یعنی تولی و تبری است که انسان برای چه دارد انجام می‌دهد و از چه باید گریزان می‌شود حبّ و بغض بازگشتش به تولی و تبری است که از ارکان متقن فروع دینی ماست و آنچه هم که عقل حکم می‌کند در بعضی از امور بالاستقلال حکم می‌کند در بعضی از امور بالملازمة حکم می‌کند یکی از محکّمات حکم عقل این است که من خیلی از چیزها را نمی‌فهمم به کسی نیازمند هستم که در هر سه مقطع معصوم باشد این جزو محکّمات عقل است این هاجز و قانون اساسی عقل است عقل يك سلسله قانون اساسی دارد يك سلسله قانون عادی دارد برهان نبوت جزو قانون اساسی عقل است می‌گوید بالاخره من از يك جایی آمدم به جای دیگر می‌روم نه از گذشته خودم باخبرم نه از آینده خودم باخبرم يك مسافر وامانده در راه هستم خوب هیچ ممکن نیست که من بدون راهنما بتوانم قدم از قدم بردارم و اینکه

می‌گویند حقیقت دین کماً و کیفاً نزد خداست ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾^{۱۹} همچنین واسطه پیش اوست پس ما برای فهم آن چرا خود را به زحمت بیندازیم؟ نه معنای آیه این نیست معنای آیه این است که تمام این دین را باید خالصاً برای ما انجام بدهی هر کسی هر چه می‌داند خالصاً باید انجام بدهد و اگر دین فهمیدنی نبود که نمی‌گفتند که ﴿قُلْ لَّهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾^{۲۰} کاملاً فهمیدنی است کاملاً یافتنی است کاملاً درک کردنی است منتهی از ما اکتناهی که نخواستند که، آن مقداری که انبیا علیهم السلام می‌فهمند آن مقداری که اولیا می‌فهمند آن مقدار را که از ما نخواستند که ما برابر آن «انّ هذه القلوب أوعى فخيرها أوعاها» خواندند یا اینکه برابر آن آیه کریمه‌ای که هر ظرفی ﴿فسالت أوديةً بقدرها﴾^{۲۱} به اندازه ظرفیت ما خواستند به همان اندازه ظرفیت به ما گفتند که خالصاً الله انجام بدهید همه دین مال خداست و خالصاً هم باید انجام بدهید این مسئله ریا و سمعه اینها مثل نجاسات هستند که مهلك هستند نه مستهلك، قبلاً هم فرق مهلك و مستهلك را ملاحظه فرمودید يك وقت است که يك کسی دارد غذا طبخ می‌کند يك گرم خاك خوردن خاك خوب حرام است يك گرم خاك یا کمتر رفته در ديك بزرگ با آن دستی که با آن ملاقه‌ای که آن آشپز دارد وقتی که هم زده این يك گرم خاك مخلوط شده در این ظرف بزرگ آش، این مستهلك شده دیگر از حرمت افتاد اگر همان آشپز دستش مجروح بشود يك قطره خون بیاید این يك قطره خون مستهلك نمی‌شود وقتی که مهلك است کل آن غذا را آلوده می‌کند اینطور نیست که حالا این هم بزند بگوید مستهلك شد وقتی هم خورد همه را آلوده می‌کند پس بعضی از امور است که مستهلك شدنی نیست بعضی از امور است که مهلك است و

۱۹ - زمر، ۳.

۲۰ - نساء، ۶۳.

۲۱ - رعد، ۱۷.

مستهلك کردن نیست ریا از این قبیل است سمعه از این قبیل است فرمودند ﴿لله الدين الخالص﴾^{۲۲} اگر يك چیزی برای خدا و غیر خدا بود همه‌اش به غیر خدا برمی‌گردد و اما اینکه درباره وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ﴿ثم أوحينا إليك أن اتبع ملة إبراهيم حنيفاً﴾^{۲۳} چرا ملت عیسی نفمود؟ این پاسخش قبلاً گذشته، انبیای ابراهیمی بالاخره همان آن کتاب حضرت ابراهیم را احیا می‌کردند این انبیای ابراهیمی، گرچه قبلش وجود مبارك حضرت نوح سلام الله علیه بود اما بعد از جریان طوفان نوح و انقطاع تاریخ و انقراض آن وضع يك کتاب یّنی در دست توده مردم نبود انبیای خاورمیانه آنهایی که شاخص بودند به وجود مبارك حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) منتهی بودند لذا اینها انبیای ابراهیمی هستند به حضرت ابراهیم که سرسلسله انبیای ابراهیمی است به موسی و عیسی سلام الله علیهما جزو انبیای ابراهیمی هستند به آن حضرت اسناد داده شد منتهی تابع ملت ابراهیم باش نه تابع ابراهیم، این بحث هم برابر آیه سوره انعام قبلاً گذشت که فرمود ﴿فبهدهم اقتده﴾^{۲۴} نه بهم اقتده نفمود به انبیای گذشته اقتدا کن فرمود آن هدایت دینی که من به اینها دادم به تو می‌دهم به آن هدایتشان اقتدا کن نه به اینها به ملت و دینی که من به ابراهیم دادم به آن ملت اقتدا بکن نه به ابراهیم، ابراهیم یکی از انبیا علیهم السلام در زمان خود انبیای دیگر... تو خاتم آنها هستی متبوع تو آن دین است نه ابراهیم.

سؤال: جواب: جریان نوح آنچه در سوره مبارکه حم فرمود ﴿شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً والذي أوحينا إليك﴾^{۲۵} و کذا و کذا آن پنج پیامبر اولی العزم را اینجا ذکر می‌کند می‌فرماید آنچه که بر حضرت نوح گفتیم به حضرت ابراهیم گفتیم به حضرت موسی گفتیم به حضرت عیسی گفتیم برای وجود مبارك پیغمبر اسلام علیهم

۲۲ - زمر، ۳.

۲۳ - نحل، ۱۲۳.

۲۴ - انعام، ۹۰.

۲۵ - شوری، ۱۳.

الصَّلَاةُ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ بیان کردیم این پنج پیامبر اولی العزم جهانی را در آن سوره ذکر کردیم فرمود اینها يك دين آوردند اما برای صیانت تاریخ که جریان حضرت ...نوح چون مطرح نیست فرمود به این که ﴿أَنْ أَتَّبِعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ﴾^{۲۶} اما اینکه فرعون گفت ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾^{۲۷} چون دین به معنای جامع و عام یعنی مطلق قوانین و مقررات و اینها را می گویند دین، دین به معنای جامع یا حق است یا باطل، دین حق همان است که انبیا و اولیا علیهم السلام آوردند از طرف خدا دین باطل همان است که فرعون می گفت که ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ﴾^{۲۸} آن کریمه سوره مبارکه طه و توبه و سوره صف که ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^{۲۹} چه دین حق، چه دین حق منصوص چه دینی که راساً منفسخ بود و باطل بود بنابراین دین يك مجموعه قوانین و مقررات است این دین به معنای جامع، گاهی به حق و گاهی به باطل منقسم می شود و لام در ﴿لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ﴾^{۳۰} لاملئن... این لامها لام عاقبت است نه لام غایت مثل اینکه فرمود جریان حضرت موسی را که بازگو می کند فرمود ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾^{۳۱} خوب آل فرعون که گفتند ما این را لانه نتخذه ولدأ لعلنا نتخذه ولدأ آنها برای اینکه فرزندشان باشد و عاطفه شان را تأمین بکنند این كودك را از آب درآوردند از این جعبه گرفتند ولی ذات اقدس اله فرمود پایان کار فرعون این بود که این كودك دشمن اینها بود ﴿لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾^{۳۲} این لام، لام عاقبت است نه لام غایت این لام ﴿ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ﴾^{۳۳} لام لجهنم، لام عاقبت است وگر نه ذات

۲۶ - نحل، ۱۲۳.

۲۷ - غافر، ۲۶.

۲۸ - غافر، ۲۶.

۲۹ - توبه، ۳۳.

۳۰ - اعراف، ۱۷۹.

۳۱ - قصص، ۸.

۳۲ - قصص، ۸.

۳۳ - اعراف، ۱۷۹.

اقدس اله همه را برای بهشت و بهشت رفتن خلق کرده است و اما این آیه که ﴿لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾^{۳۴} حالا یا تعلیق بر محال است یا مثلاً مستبعد این نشانه خلود نیست فرمود اینها وارد بهشت نمی شوند مگر اینکه آن امر سخت حاصل بشود آن امر که به این آشنایی حاصل نمی شود ولی وقتی که رفتند به جهنم و سوخت و سوز تمام شد و تطهیر شدند آن وقت می شوند يك فرد متعارف و وارد بهشت می شوند قبل از تطهیر و سوخت و سوز اینها بهشتی نخواهند بود این نشانه خلود هر جهنمی نیست و آنهایی که دارد از جایی که سخن از خلود است و ابدیت است استکبار است و عناد است و لجاج است ﴿وَتَنْذِرُ بِهِ قَوْمًا لَدَاءَ﴾^{۳۵} و امثال ذلك.

والحمد لله رب العالمين